

تطابق افسانه رستم با داستان هرکول در یونان

فهیمة سهیلی راد
فریناز فربود

اسطوره، نگاهی است آرمانی به هستی که بعضاً در هاله‌ای از تقدس پیچیده می‌شود. به رغم تنوع تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، می‌توان محتوای مشابهی را در اساطیر ملل مختلف دید. مضمون داستان‌های حماسی - اساطیری گذار قهرمان است از دشواری‌ها و پشت سر گذاشتن موانع برای آزمودن و پالایش وی.

این محتوا را هم در هفت خان «رستم» - آبر پهلوان ایرانی - و هم در دوازده خان «هراکلس» - نیمه رب‌النوع یونانی - می‌توان مشاهده کرد.

شاهنامه به عنوان برترین اثر حماسی ایران - و شاید جهان - واجد همین جنبه‌ها و اصول است. رستم به عنوان قهرمان اصلی شاهنامه، مراحل را در زندگی خویش پشت سر می‌گذارد که در نگاه اول او را با برخی قهرمانان اساطیری ملل دیگر، قابل قیاس می‌سازد. در این میان شاید سرگذشت هراکلس - پهلوان اساطیری یونان - بیشترین مشابهت و هم‌سویی را با داستان زندگی رستم داشته باشد.

این امکان وجود دارد که صف‌آرایی‌های مکرر ایرانیان و یونانیان در دوران هخامنشی به تبادل فرهنگی میان این دو ملت انجامیده و به تبع آن بر محتوای داستان‌های حماسی آنها تأثیر گذاشته و چه بسا که هفت‌خان‌های ایرانی ریشه در اساطیر یونان داشته و یا آن که خود دست‌مایه اسطوره‌های یونانی قرار گرفته باشد. با این فرض، در این مقاله، با نگاهی به ویژگی‌های اسطوره و حماسه، به بررسی شخصیت و زندگی رستم و هراکلس و نیز محتوای هفت خان و دوازده‌خان پرداخته شده و ویژگی‌ها و نقاط اشتراک و افتراق میان این دو پهلوان

فصلنامه هنر شماره پنجاه و دو

اسطوره‌ای و خان‌های آن دو، مورد بررسی قرار گرفته است.

اسطوره چیست؟

«واژه اسطوره، در زبان پارسی وام واژه‌ای است برگرفته از زبان عربی. «الاسطوره» و «الاسطیره» در زبان عرب، به معنای روایت و حدیثی است که اصلی ندارد، اما این واژه عربی، خود وام واژه‌ای است از اصل یونانی *historia* به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ...»^۱

در زبان‌های اروپایی، واژه *myth* برابر واژه اسطوره است که از اصل یونانی *muthos* به معنای سخن و افسانه گرفته شده است.

«ارسطو در کتاب فن شاعری، این واژه را به معنی پی‌رنگ، روایت و افسانه تمثیلی به کار برده است. در اصطلاح، اسطوره به قصه‌ای اطلاق می‌شود که ظاهراً منشاء تاریخی نامعلومی دارد. منظومه اساطیر (*mythology*) مجموعه چنین قصه‌هایی است که معمولاً مضامینی چون منشاء جهان، آفرینش انسان، جنگ رب‌النوع‌ها و قهرمانان یا مصائبی را که بر اقوام کهن رفته در برمی‌گیرد.»^۲

حماسه چیست؟

حماسه، نوعی داستان است که با زبانی فخیم و با شکوه به بیان کشاکشی عظیم می‌پردازد. شخصیت این روایت پهلوان یا قهرمانی است که با نیروی فوق بشری با نیروهای مخالف یا موجودات افسانه‌ای می‌ستیزد و در این نبرد، شر (به هر شکل و صورت) دفع می‌گردد و بعضاً به نجات شخصیتی دیگر می‌انجامد. این ستیزه می‌تواند هم درونی باشد، هم بیرونی. به همین دلیل به حماسه، داستان‌های پهلوانی نیز گفته شده است.

ارتباط حماسه و اسطوره

اکثر اسطوره‌ها با حماسه‌های پهلوانی و افسانه‌های قومی و فولکلور پیوند یافته‌اند. اما این موضوع، یک اصل کلی نیست و حماسه‌هایی خلق شده که بر پایه اسطوره بنا نگردیده، همان‌طور که اسطوره‌هایی در بین برخی ملل یا اقوام وجود دارد که خالی از عناصر حماسی است. بنابراین ارتباط بین اسطوره‌ها و حماسه‌های پهلوانی در جایی شکل می‌گیرد که اسطوره مبنای حماسه قرار می‌گیرد و داستان حماسی بابتزه‌گیری از تاریخ، اعتقادات و افسانه‌های قومی یا به عبارت دیگر با استفاده از اسطوره‌های هر قوم یا ملت خلق می‌شود.

به تعبیری، «حماسه، پل ارتباط مابین تاریخ و اسطوره است، از آن‌چه هست چشم پوشاندن و بدان‌چه باید چشم دوختن و جان بر سر پیمان نهادن و از سختی‌ها و رنج‌ها نهراسیدن و آغاز شدن.»^۳

تطابق افسانه رستم با...

رستم، اسطوره حماسه‌ساز

رستم، جهان پهلوان اساطیری ایران و نامدارترین پهلوان عهد کیانی است. شخصیت آرمانی

فردوسی و پهلوان نامدار شاهنامه، فرزند زال - پسر سپید موی سام نریمان - و رودابه - دختر مهرباباد پادشاه کابل - است. «نام رستم دو بهر می باشد. بهر نخست... از ریشه فعل رنود raod... به معنی بالیدن است... بهر دوم، از واژه تهم است. بنابراین رستم به معنی تهمتن، یعنی کشیده بالا و بزرگ تن و قوی پیکر است.»^۴

رستم از همان ابتدا، از سایر کودکان متمایز است. رشد شگفت انگیز او از بطن مادر آغاز می شود؛ به گونه ای که سترگی قامتش، مانع از تولد طبیعی اوست. پس از تولد نیز، ده دایه به او شیر می دهند و چون از شیر بازگرفته می شود، غذای پنج مرد خوراک اوست. این پهلوان افسانه ای توسط زال پرورش می یابد و پیوسته در سایه حمایت سیمرغ قرار دارد. سیمرغ، نماد خرد قدسی و زال نیز پرورده اوست؛ بدین گونه رستم از آغاز با قره ایزدی پیوند خورده است. نخستین عمل پهلوانی او در کودکی، کشتن پیل سپیدخشمگینی است که حتی نامداران لشکر توان مقابله با آن را ندارند. در مورد اسب رستم - رخش - همین بس که هیچ اسبی قادر نبود تن رستم را بکشد؛ و تنها رخش زیر فشار پنجه او پشت خم نکرد.

بالتبع چنین پهلوانی، خصایل ویژه ای را داراست که به اختصار به آن می پردازیم؛ او پیوسته در نقش شخصیتی «نجات بخش» در شاهنامه ظاهر می شود؛ از آن جمله است نجات کاووس از زندان دیو سپید، هنگام لشکرکشی سهراب به ایران در شکست سپاه ایران از ترکان و کشته شدن گیو، بهرام و فرود، هنگام عاجز ماندن پهلوانان در برداشتن سنگ اکوان دیو و... در حقیقت رستم، منجی ایرانیان و نگهبان و مدافع آیین شهریاری است.

از دیگر ویژگی های او، پایبندی رستم به «نام نیک» است؛ هنگام امتناع رستم از جنگ با سهراب، پهلوانان ایرانی، «نامش» را به یاد او می آورند و نیز چنین است در داستان رستم و اسفندیار و...^۵

با وجود توانمندی ها و دلاوری های رستم، او و سایر قهرمانان شاهنامه در برابر سلطه تقدیر ناتوانند. به گونه ای که در بزرگترین تراژدی شاهنامه، رستم، فرزند خویش - سهراب - را در نبردی تلخ و سهمگین می کشد. توطئه تقدیر، عدم امکان شناسایی میان پدر و پسر را مرحله به مرحله به اجرا می گذارد و از رستم، چهره مردی را به نمایش می گذارد که اقدام به «فرزندکشی» می کند.

از دیگر خصایل رستم، وفای به عهد، خردمندی و اندرزگویی است. بارزترین و برترین ویژگی رستم، اعتقاد و ایمان بی آرایش او به خداوند است و این اعتقاد در قالب آیین «مهری» تجلی می یابد. در این آیین، اعتقاد بر آن بوده که جان چون از جایگاه مینوی خویش به سوی جهان خاک فرومی آید، از هفت آسمان می گذرد. در هر کدام از آسمان ها یک بار می آید. «آرمان مهرپرست آن بوده که جان هفت بار آلوده را آگاهانه و به رنج، هفت بار بیالاید. از هفت آزمون بزرگ و دشوار، پیروزمند و سرافراز بگذرد تا بتواند به جایگاه نخستین خویش بازگردد.»^۶

آزمون های هفتگانه رستم نیز از این اعتقاد سرچشمه می گیرد. پایان اندوهبار زندگانی رستم نیز، نمونه دیگری از ایستادگی در برابر بیداد و حق ناشناسی است. شغاد، برادر رستم، مهر و وفاداری وی را نادیده می انگارد و به تزویر او را در چاه سرنگون می کند. اما رستم نیز در واپسین دقایق حیات، کمان خود را از شغاد می گیرد و پس از سپاس

یزدان پاک، برادر بدآیین را با تیری بر درخت می دوزد و این چنین زندگانی پرافتخار این پهلوان، پس از ششصد سال پایان می گیرد.

هبور از هفت خان

«هفت» از دیرباز مورد توجه خاص اقوام و ملل بوده و غالباً در امور ایزدی و نیک و گاه در امور اهریمنی و شر به کار رفته است. این عدد همواره از تقدس برخوردار بوده و نشانه‌ای از یک نظم یا دوره کامل است. حتی گفته می‌شود این عدد به کمال روح و ماده اشاره دارد؛ در واقع هفت، نماد کمال و بی‌نهایت است.»

هفت در اندیشه عارف، راه رسیدن به رستگاری و دست‌یابی به آرزوهاست. فردوسی نیز در شاهنامه بارها بر این عدد تأکید کرده است؛ از جمله داستان هفت‌خان رستم و اسفندیار، هفت پسر گشتاسب، اژدهای هفت سر و... فردوسی در هفت‌خان رستم با قرار دادن وی در راهی پر نشیب و فراز و طی مراحل هفت‌گانه آزمون، وی را به پالایشی درونی می‌رساند و از او پهلوانی متعالی می‌سازد.

لشکرکشی نابخردانه کاووس به مازندران، سبب اسارت وی در زندان دیو سپید می‌شود و رستم به فرمان پدر، مأمور نجات وی می‌گردد و پای در راهی «کوتاه ولی پر خطر» می‌نهد.

خان اول: جنگ رخش با شیر

رستم پس از طی مسافتی از راه و خوردن گوری بریان، در نیستانی به خواب می‌رود که جایگاه شیراست. شیر در نبردی سخت با رخش کشته می‌شود و رستم پس از بیداری و آگاهی از این رزم، رخش را از درگیر شدن با ددان بر حذر می‌دارد.

خان دوم: نهیب تشنگی و ظهور میش

رستم، قدم به راهی می‌گذارد و در اوج درماندگی از گرما و تشنگی، خداوند را به یاری می‌خواند. میشی بر او ظاهر شده و وی را به سوی چشمه‌ای رهنمون می‌گردد. رستم پس از رفع تشنگی و گرسنگی، دوباره به خواب می‌رود.

خان سوم: ظهور اژدها و جدال رستم و رخش با او

در این هنگام، اژدهایی غول پیکر از تاریکی بیرون می‌آید. رخش دوباره رستم را از خواب بیدار می‌کند. اما او اژدها را نمی‌بیند و رخش را تهدید می‌کند که اگر دوباره او را بیدار کند، کشته خواهد شد. اما سومین بار رستم خشمگین، به لطف خدا اژدها را می‌بیند و با کمک رخش او را از پای درمی‌آورد.

خان چهارم: زن جادو

پس از طی مسافتی طولانی، رستم در میان بیابان، چشمه‌ای زلال و خوانی گسترده مهیا می‌بیند. زن جادو با ظاهری آراسته نزد او می‌آید. رستم، یزدان را به سبب این نعمات شکر

تطابق افسانه رستم با...



می گوید و همین امر سبب دگرگونی چهره زن جادو و برملا شدن ماهیت وی می شود و رستم او را با خنجر به دو نیم می کند.

خان پنجم: عبور از ظلمت و فاتح شدن بر اولاد، پهلوان مازندرانی

در این خان، رستم به وادی ظلمات قدم می گذارد. در اینجا عنان رخس را رها کرده در پی او روان می شود تا به روشنایی می رسد و در آن فضای دل انگیز، رخس را رها کرده به خواب می رود. دشتبانی برای بیرون راندن رخس از کشتزارش برپای او چوب می زند. رستم پس از بیداری از شدت خشم، گوش های دشتبان را برمی کند. وی شکایت به اولاد می برد و در نبرد بین رستم و اولاد، اولاد اسیر می شود. رستم از وی می خواهد تا جای دیو سپید را به او نشان دهد و در ازای آن به او وعده پادشاهی مازندران را می دهد. اولاد، وی را تا جایگاه ارژنگ دیو

فصلنامه هنر شماره پنجاه و دو

راهنمایی می‌کند.

خان ششم: کشتن ارژنگ دیو

رستم، پس از رسیدن به جایگاه ارژنگ دیو، با غریبوی رعدآسا او را از خیمه بیرون کشیده، سر از تنش جدا می‌کند. با دیدن این منظره، سایر دیوان می‌گریزند. پس از آن رستم با آگاهی از محل کاووس، توسط اولاد، شاه را می‌یابد.

خان هفتم: کشتن دیو سپید و بازگرداندن بینایی به کاووس

رستم پس از عبور از هفت کوه به نزدیکی غاری می‌رسد که جایگاه دیو سپید و لشکریان اوست. از اولاد راز نبرد با دیو را می‌پرسد. اولاد می‌گوید که باید تا بالا آمدن آفتاب که زمان خوابیدن دیو سپید است، صبر کند. رستم در زمان موعود به غار می‌رود و پس از جدا کردن یک ران و یک پای دیو در نبرد دشواری را می‌کشد. آن گاه جگر دیو سپید را نزد کاووس برده و با چکاندن خون آن در چشم کاووس بینایی را به وی باز می‌گرداند. این ماجرا با نشان دادن اولاد بر تخت پادشاهی مازندران و بازگشت کاووس به ایران، پایان می‌پذیرد.

تحلیل هفت خان

هفت خان، در حقیقت هفت مرحله ساخته شدن جان و درون مایه پهلوانی رستم است. زال، دوری از «خواب و ترس» را لازمه گذر از مراحل دشوار این سفر می‌داند؛ اما با وجود این وی پند پدر را در خان‌های نخست (اول تا سوم) به کار نمی‌بندد و پیوسته می‌خوابد. شاید بتوان گفت که خان اول «خان رخس» است. چرا که رستم در این خان، کاملاً خواب است و آن که شیر را از پای درمی‌آورد، رخس است.

خان دوم، آزمون مقاومت رستم در برابر تشنگی است. در این مرحله یاد خدا او را از سختی می‌رهاند و خداوند برکت و رحمتش را (میش) بر او نازل می‌کند. در این خان نیز رستم هم چنان در بند خور و خواب است.

در خان سوم، رخس دیگر یک حیوان معمولی نیست؛ بلکه دارای خرد و اندیشه است. او از جنگ با اژدها می‌پرهیزد و سعی در بیدار کردن رستم دارد که با وجود خطرات، هم چنان خواب است. تا آنجا که خواب بر خردش غلبه می‌کند و دومین بار که رخس می‌کوشد وی را از خطر اژدها آگاه سازد، او را تهدید به کشتن می‌کند؛ همان رخسی که در خان اول به گفته خود رستم، سفر به مازندران بدون وجود وی برای رستم امکان‌پذیر نیست. می‌توان گفت که خان سوم، آغاز تحول و دست‌یابی رستم به «معرفت و بصیرت» است. چنان‌که در میان تاریکی، هر چند در سومین بار، موفق به دیدن اژدها می‌شود. در اینجا دگر دیسی رستم از جنگجویی قدرتمند به پهلوانی متوکل را شاهد هستیم.

تطابق افسانه رستم با...

در خان چهارم، پهلوانی و قدرت رستم نیست که به آزمایش گذاشته شده، بلکه قدرت درک معنوی و اراده او در برابر وسوسه‌هاست که مورد آزمون واقع می‌شود. «او با آن که پیش از آغاز

سفر، از پدر شنیده است که هفت خان، راهی پر از شیر و دیو و تیرگی است، حتی احتمال آن را نمی‌دهد که اهریمن، دامی بر سر راه وی گسترده باشد.^۷ در این خان، نه دلیری رستم، بلکه نام «خدا» او را از دام زن جادو می‌رهاند.

در خان پنجم، مازندران که سرزمین دیوان است به شکل سرزمین تاریکی بر رستم تجلی می‌کند. در این مرحله نیز رستم هم‌چنان نیازمند یاری رخس است و هنوز «بیدار دل» نیست که قادر باشد راه خویش را از میان تاریکی بیابد، پس عنان به رخس می‌سپارد و خود در پی او روان می‌شود. در اینجا آزمونی دیگر در انتظار رستم است و او که از مرحله خوردن بی‌رویه و نیز وسوسه‌های نفسانی رهایی یافته، مانند خان سوم به سبب خشمی مهارناشدنی دست به عملی نابخردانه می‌زند و گوش‌های دشتبان را می‌کند و دوباره همان‌جا به خواب فرو می‌رود. با واپسین نمایش خواب بارگی پهلوان در این خان، تقدیر راهنمای دیگری بر سر راه او قرار می‌دهد. با اسارت اولاد به دست رستم، نقش رخس به عنوان راهنمای رستم پایان می‌یابد و اولاد جایگزین رخس در سرزمین مازندران می‌شود. در خان ششم، پهلوان با گذر از پنج خان قبل، قدرت رویارویی با دیوان را به دست آورده است. رستم، خوردن، خوابیدن، نفسانیات و خشم راپشت سر گذاشته و اکنون آماده است تا با نجات کاووس از بند دیو سپید، تعهد خویش را به انجام رساند. «کاووس نمادی از افزون‌طلبی و خام‌خردی در شاهنامه است. او در چهار آزمون بزرگ درمانده و درهم‌شکسته برجای می‌ماند. او در حمله به مازندران که ناشی از «بی‌بصیرتی‌اش» بود، اسیر می‌شود و به نشانه بی‌بصیرتی، دیدگانش توسط دیو سپید تیره می‌شود.»^۸

ابر پهلوان شاهنامه که در شش خان پیشین پالایش یافته، حصار تن را درهم می‌شکند و با «بیداری» و آگاهی کامل در عمق غار تیره و سیاه با بینشی دیگرگونه بر دیو «خواب‌زده» غلبه می‌کند.

در خان‌های اول تا ششم، تقدیر بر سر آن است تا به جهان پهلوان بفهماند که تهمتنی و زوردست و بازوی او، کارگشا نیست و بدین تمهید، اندک‌اندک او را به راه آورد و این باور را در او استواری دهد که آرزنده میرا، بی‌خواست نامیرای زندگی بخش هیچ‌کاری ساخته نیست. در پایان خان ششم، رستم به این معرفت بزرگ دست یافته است.^۹ و بدین گونه در پایان خان هفتم جهان پهلوان به راستی شایسته نام پهلوانی می‌گردد.

هراکلس، ابر پهلوان یونان

«هراکلس، که لاتن‌ها او را هرکول خوانده‌اند، معروف‌ترین و ملی‌ترین قهرمان داستان‌های کلاسیک است [این داستان‌ها] مجموعه‌ای است که از دوره ماقبل هلنی تا پایان عهد قدیم در تحول و تغییر بوده‌اند.»^{۱۰} تصویر هراکلس آکنده از تناقض‌هاست؛ گاه به مرتبه رب‌النوعی می‌رسد و گاه به مثابه یک قاتل ظاهر می‌شود.

هراکلس، پسر آلکمن Alcmena و آمفی‌تریون Amphitriyon بوده ولی پدر واقعی او «زنوس» است. قبل از تولد وی، علائم خشم‌هرا - همسر زنوس - که نسبت به آلکمن حسادت می‌ورزید ظاهر شد. زیرا زنوس اظهار داشته بود که طفلی که از دودمان پرسئیدها^{۱۱} به دنیا می‌آید بر

فصلنامه هنر شماره پنجاه و دو

آرگوس حکومت خواهد کرد. بنابراین هرا از «ایلی تی» دختر خود خواست تا تولد هراکلس را به تعویق افکند و قبل از تولد هراکلس، پسر عم او «اورسته، Eurysthee» را به دنیا آورد. به همین دلیل، اورسته در هفت ماهگی و هراکلس پس از ده ماه، چشم به دنیا گشودند.

«در سالیان نخستین، هراکلس را، آلسیدس، Alcides، می نامیدند؛ به معنای احقاب آلكائوس، که پدر آمفی تریون بود.»^{۱۲} پیر گریمال معتقد است که این کلمه در یونانی به معنای «نیروی جسمانی» است و چون هراکلس فرزندان خود را که از وصلت با مگارا، Megara به دنیا آمده بودند به دست خود کشت، برای طلب مغفرت، نام خود را به هراکلس به معنی «پیروزی هرا» تغییر داد؛ چون در واقع خدماتی که وی به عهده گرفت، موجب افتخار و پیروزی هرا می شد. برای جاودانی شدن هراکلس، لازم بود که هرا به وی شیر دهد که در مورد چگونگی انجام شدن این امر، افسانه های مختلفی وجود دارد.^{۱۳}

اولین عمل پهلوانانه هراکلس، در هشت ماهگی (یا ده ماهگی) او اتفاق افتاد؛ زمانی که هرا برای به هلاکت رساندن وی، دو مار بزرگ را داخل اتاق هراکلس و ایفیکلس - برادر توآمان هراکلس - کرد. ایفیکلس از ترس فریاد زد، اما هراکلس، حلقوم مارها را در دست گرفته و آنها را خفه کرد.

هراکلس در دوران کودکی در برابر توبیخ معلم موسیقی اش، با ضربه مشت، ناخواسته سبب مرگ او گردید آمفی تریون برای جلوگیری از این گونه حوادث، او را به بیلاق فرستاد. در آنجا تربیت او به عهده گاوایانی سکایی بود و او هنر تیراندازی را به هراکلس آموخت. رشد او به گونه ای بود که بلندی قامتش به ۲۱۴ متر رسید. در هجده سالگی، وی نخستین مأموریت خود را که کشتن شیر Citheron بود، انجام داد. از آن پس، پوست همان شیر را بر دوش می انداخت و سر شیر را هم مثل کلاه بر سر می گذاشت.

مأموریت دیگر هراکلس، جنگ با مینیان هاست که مأموران وصول مالیات از اهالی تب بودند. پادشاه تب برای سپاسگزاری از او، دختر ارشد خود «مگارا» را به همسری وی درآورد. هراکلس، به همسر و فرزندانش متعهد ماند، اما به سبب «جنونی» که به دستور هرا دامنگیرش شده بود، در اوج دیوانگی، فرزندان خود را کشت - یا به آتش افکند - که ناگهان آتنا سنگی به سینه او زده و وی را به خواب سنگینی فرو می برد. هراکلس پس از بیداری به جنایات خود واقف می گردد و تصمیم به خودکشی می گیرد. اما تزئوس، پهلوان بزرگ شهر آتن با کلام معجزه گر خود، وی را از این کار باز می دارد؛ و از اینجاست که دوازده خان هراکلس شکل می گیرد. در حقیقت این مراحل در حکم کفاره ای است که او به علت قتل فرزندانش، مجبور به انجام آن می شود «آپولون و آتنا به او وعده دادند در ازای تحمل این زحمت، عمر جاودانی به او بدهند.» این عقاید، نظر یونانیان را برای تبرئه قهرمان خود و تأیید اعمال او که مظهر صداقت و درستکاری بود نشان می دهد.^{۱۴} اما در پایان دوازده خان او بر کومه ای از آتش جان می سپارد،^{۱۵} و هراکلس [که] قوی ترین کس در میان آدمیان [بود] نیز باید بمیرد. هراکلس پسر محبوب تزئوس بود ولی این او را از هلاکت نرهانید.^{۱۶}

تطابق افسانه رستم با...

«در اندیشه اساطیری، عدد دوازده غالباً به عنوان عدد مادر حیات جهانی آمده است و همین طور نماد دوازده تایی حتی در سطح مولکولی تصریح می شده است.^۷» «مردم ایران [باستان] دوازده را خجسته می انگاشته اند. دوازده هات یعنی، دوازده ماه سال و... نمودار این انگاشت اند.»^۸ علاوه بر آن «علم ادب، در قدیم به دوازده قسم، منقسم می شده و بروج نیز دوازده است.»^۹

به نظر می رسد عدد دوازده در فرهنگ یونان نیز جنبه تقدس و رمزگونه دارد. بدین ترتیب داستان دوازده خان شرح اعمالی است که هراکلس به دستور پی تی - هاتف آپولون - برای خدمت به پسر عم خود - اوریسته - انجام داده است. اوریسته موجود حقیق، ناقص و بی خردی بوده و علت اطاعت هراکلس از او، کفاره ای است که او به سبب قتل فرزندانش باید بپردازد. «از لحاظ عرفانی عملیات هراکلس برای نشان دادن آزمایش های روح بوده که به تدریج از بندگی بدن و هوس ها آزاد شده، خود را به مرحله رب النوعی می رساند.»^{۱۰}

خان اول: کشتن شیرنمه (Nemee)

این شیر را هرا پرورش داده و به سرزمین نمه فرستاده بود و او به ویرانی این سرزمین و دریدن گله های آنجا مشغول بود. شیر مزبور، روپین تن و در غاری که دو مدخل داشت، ساکن بود. هراکلس او را گرفت (با مسدود کردن یکی از مدخل ها) و زیر بازوان خود خفه کرد.

خان دوم: کشتن اژدهای لرن (Lerne)

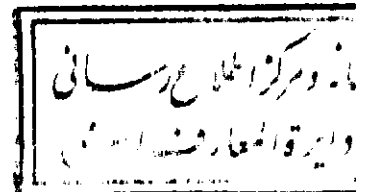
این اژدها نیز پرورده هرا بود که چندین سر داشت و نفس او کشنده بود؛ به علاوه به محصولات و احشام آن سرزمین، صدمات فراوان می زد. هراکلس برای هلاک او، زوبین های مشتعل به کار برد؛ زیرا هر یک از سرهای حیوان که بریده می شد، سر دیگری به جای آن می روید. هراکلس برای جلوگیری از این موضوع به یولائوس - برادرزاده اش - دستور آتش زدن جنگل مجاور را داد و به کمک مشعل ها ناحیه مجروح شده سر حیوان را می سوزاند و با این عمل، از بیرون آمدن سر جدید جلوگیری می کرد. سر سایه اژدها فنا پذیر بود؛ ولی هراکلس آن را بریده، در خاک مدفون کرد و با آغوشن نیزه خود به زهر اژدها، آن سر را مسموم کرده از بین برد.

خان سوم: دستگیری گراز اریمانث (Erymanthe)

هراکلس مأموریت یافت که این گراز مهیب را، زنده نزد اوریسته بیاورد. او با نعره های خود، حیوان را از پناهگاه با تلاقی اش خارج کرد و او را به جانب برف های انبوه منطقه راند و پس از خستگی کامل حیوان، او را دستگیر کرد. با آمدن هراکلس و گراز به «میسن» اوریسته از ترس، خود را در سبویی پنهان کرد.

خان چهارم: دستگیری ماده غزال سرینی (Cerynie)

این حیوان، هیکل عظیمی داشت و به محصولات صدمه می زد. او با سرعت عجیبی حرکت



می کرد هراکلس، یک سال تمام در تعقیب وی بود ولی نتوانست او را دستگیر کند. بالاخره، حیوان بر اثر خستگی به کوه پناه برد و در لحظه عبور از رودخانه، بر اثر اصابت نیزه هراکلس، جراحات خفیفی برداشت و به دست هراکلس افتاد.

خان پنجم: شکار پرندگان دریاچه استمفال (Stymphale)

این پرندگان به علت هجوم گرگ‌ها، مدت‌ها پیش به این حدود گریخته بودند و تعدادشان چنان افزایش یافته بود که موجب ضرر و زیان به محصولات و میوه‌ها می‌شد. هراکلس قاشق‌هایی از مفرغ ساخت یا به روایتی آنها را هفائستوس "ساخته و آتنا" در اختیار او گذاشت. صدای قاشق‌ها پرندگان را از جنگل‌ها بیرون کشید و هراکلس همه آنها را با تیر کشت.

خان ششم: نظافت اصطبل‌های اوژیاس (Augias)

اوژیاس، یکی از پادشاهان "Elios" و صاحب گله‌های فراوانی بود. اما به بیرون بردن فضولات حیوانات، توجهی نداشت و با این عمل موجب محرومیت اراضی کشور از کود می‌شد. اوریسته برای تحقیر هراکلس، دستور داد تا اصطبل‌ها را یک روزه تمیز کنند. هراکلس با تغییر مسیر دو رودخانه Alpheos و Peneos وارد کردن آنها به اصطبل، به تعهد خود عمل کرد.

خان هفتم: دستگیری گاو کرت (Crete)

این گاو زیبا متعلق به مینوس بود. هراکلس به کرت رفت و از او کمک خواست. مینوس نپذیرفت ولی گفت که اگر هراکلس به تنهایی گاو را دستگیر کند، مزاحم او نخواهد شد. هراکلس گاو را اسیر کرد و در مراجعه به یونان، آن را به هرا تقدیم کرد. اما هرا نپذیرفته، حیوان را آزاد نمود.

خان هشتم: به دام انداختن مادیان‌های دیومد (Diomedes)

این مادیان‌های آدم‌خوار، متعلق به «دیومد» یکی از پادشاهان تراس بودند. هراکلس به تراس رفت و دیومد را در مقابل مادیان‌ها افکنده، گوشت او را به خورد آنها داد. سپس مادیان‌ها رام شده به دنبال هراکلس رفتند.

خان نهم: آوردن کمر بند ملکه هیپولیته (Hippolyte)

هیپولیته خواهر دختر اوریسته، هراکلس به سرزمین آمازون‌ها رفت تا کمر بند ملکه آنها را به دست آورد. این کمر بند از طرف Ares - رب‌النوع جنگ - به ملکه داده شده بود تا مؤید قدرت بهتر مردم کشورش باشد. هیپولیته به تسلیم کمر بند خود رضایت داد. اما هرا به صورت یکی از آمازون‌ها درآمده، اهالی را به جنگ تحریک کرد. هراکلس به گمان خیانت از جانب هیپولیته، او را کشت.

تطابق افسانه رستم با...

خان دهم: به دست آوردن گاوهای گریون (Geryon)

هراکلس مأمور شد تا گله‌های گریون را برای اوربسته بیاورد. او سوار بر جام خورشید به جزیره اریتی رسید و در آنجا سنگ نگهبان و چوپان گله را با گرز به هلاکت رسانید. گریون پس از اطلاع از این موضوع در ساحل رودخانه به هراکلس رسید، اما با تیرهای او از پا درآمد. هراکلس با دام‌ها، سوار بر جام خورشید، از اقیانوس گذشت و در پایان، گاوها را به اوربسته داد و آنها را در راه هرا قربانی کرد.

خان یازدهم: آوردن سنگ سربر (Cerberus)

در این مأموریت، هراکلس به هادس (سرزمین مردگان) رفت و اجازه خواست تا سنگ سربر را با خود ببرد. هادس شرط می‌گذارد که هراکلس بدون به کار بردن سلاح، حیوان را رام کند. او به سنگ حمله برده و گردنش را می‌گیرد. حیوان، با نیش انتهای دم خود که مانند نیش عقرب است به وی صدمه می‌زند. ولی سرانجام رام می‌شود.

خان دوازدهم: سیب‌های زرین هسپریدها (Hesperide)

این سیب‌ها، هدیه عروسی گایا (زمین) به هرا بود؛ که در باغ نزدیک کوهستان اطلس کاشته شده و محافظت از آنها به عهده اژدهای صد سر و سه الهه شب (هسپریدها) بود. در این راه هراکلس با موانع بسیاری مواجه شد. سرانجام سوار بر جام خورشید به دامنه‌های قفقاز رسید و پرومته را از جنگال عقابی که جگر او را می‌خورد، نجات داد. پرومته گفت، که او شخصا نباید مبادرت به چیدن سیب‌ها کند و توصیه کرد که این کار را به عهده اطلس بگذارد. هراکلس، آسمان را به جای اطلس بر دوش گرفت تا او سیب‌ها را برایش بیاورد. اما اطلس خواست تا خود سیب‌ها را برای اوربسته ببرد. هراکلس ظاهرا پذیرفت ولی از او خواست تا کمک کند که بالشی بر شانه خود بگذارد. اطلس آسمان را گرفت و هراکلس به محض آزادی از این بار، سیب‌ها را برداشته، از آنجا گریخت.

«در تصویر صوفیانه هراکلس، همه نشانه‌های مثالی مربوط به واسطه میان عرش و دوزخ تکرار شده است. هراکلس پسر رب النوع پدر، و زنی فناپذیر است. او به دوزخ نزول می‌کند و پس از مرگ وارد عرش می‌شود.»^{۳۳}

مقایسه اسطوره رستم و هراکلس

رستم و هراکلس، برجسته‌ترین شخصیت‌های حماسی ایران و یونان هستند. با مطالعه دقیق در ویژگی‌های فردی و چگونگی گذار از خان‌های متعدد، می‌توان به مشابهت‌هایی در این دو حماسه ملی دست یافت؛ که بنیان آن بر پشت سرگذاردن آزمون‌هایی دشوار استوار شده است. - در تولد این دو اسطوره، مشابهت‌هایی به چشم می‌خورد. مادر هراکلس، چون مادر رستم، دیرتر از هنگام معمول فرزند خویش را به دنیا می‌آورد. هر چند که رستم به سبب درشتی اندام به طور طبیعی متولد نمی‌شود و سرانجام با تدبیر سیمرغ و شکافتن پهلوی رودابه، وی را به دنیا می‌آورد. اما هراکلس با طلسم هرا پس از ده ماه و با حیلۀ گالنتیاس (مشابه سیمرغ در داستان

رستم) چشم به جهان می‌گشاید.

- رستم از نژاد سکاهاست و هراکلس نیز در نزد گاوبانی سکایی پرورش یافته و اوست که هنر تیراندازی را به هراکلس می‌آموزد.

- کودکی این دو پهلوان نیز به لحاظ انجام اعمال خارق‌العاده، قابل توجه است. هراکلس در گهواره دو مارزهرآگین را می‌کشد و این مسئله سبب می‌شود که به چشم موجودی فرانسائی در وی نگریسته شده، مورد اعتماد پدرش - آمفی‌تریون - قرار گیرد. رستم نیز در کودکی پیلی از بند جسته را از پا در می‌آورد و این امر باعث می‌شود که پدر با تحسین وی، او را به خون‌خواهی نریمان به جنگ با صاحبان دژسپند، برانگیزد.

- کشتن شیر ستیرون، توسط هراکلس، کشتن پیل سپید توسط رستم را به یاد می‌آورد.

- ما در جای‌جای شاهنامه با شخصیت «نجات بخش» رستم روبه‌رو می‌شویم. در تنگنای نومی‌دی، تنها وجود رستم است که مایه نجات و رهایی ایران و ایرانیان است. هراکلس نیز در این امر شخصیتی مشابه رستم دارد. رب‌النوع‌ها برای غلبه بر غولان، به یاری او نیاز داشتند. مردم عادی نیز از کمک او بی‌نیاز نبودند که در شش خان اول این امر، به خوبی مشهود است.

- پوشش جنگی رستم، ببر بیان است که با به تن کردن آن خود را به نوعی روین‌تن و نفوذناپذیر می‌سازد. هراکلس هم پس از کشتن شیر نمه، پوست نفوذناپذیر او را چون زرهی بر تن می‌کند. سلاح مشترک هر دو پهلوان نیز «گرز» است که مهم‌ترین ابزار جنگی آنها به شمار می‌رود.

- هراکلس، هنگام بازگشت از شکار شیر ستیرون، گوش و بینی مأمورین مالیاتی را بریده تا به عنوان مالیات به خدمت ارباب خود ببرند. رستم نیز در خان پنجم در برابر ضربه دشتبان به یاری رخش، گوش‌های وی را می‌کند. هر چند که عمل هراکلس برای رهایی مردم تب از مالیات انجام می‌شود و رستم نیز در دفاع از رخش دست به این عمل می‌زند اما هر دو پهلوان در سایه خشم کنترل نشده خود، دست به عملی نابخردانه می‌زنند.

- رستم، پهلوانی است که به فرمان خداوند و تقدیر کردن می‌نهد. اما هراکلس از درگیر شدن و ستیزه‌بارب‌النوع‌ها هیچ باکی ندارد؛ می‌خواهد خود تقدیرش را به دست گیرد و آماده است تا به هر قیمتی کفاره گناهانش را پس بدهد. پس به نوعی رستم «تقدیرگرا» و هراکلس «تقدیر ستیز» است.

- در داستان‌های حماسی، پهلوان وارد شدن هرگونه خدشه «به نام» خویش را به هیچ قیمتی نمی‌پذیرد. در اینجا نیز نزد هر دو پهلوان نام، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به اهمیت نام در نزد رستم، قبلاً اشاره شده است. هراکلس نیز پس از آگاهی از فرزندکشی خویش با زئوس مسئله «نام» را مطرح می‌کند و خود را به سبب کشتن همسر و فرزندانش «بدنام و ننگ‌آلوده» می‌خواند.

- تراژدی زندگی هر دو پهلوان، در مورد فرزندان آنان شکل می‌گیرد. رستم - شاید ناآگاهانه - در نبردی سخت برای دفاع از آیین شهریاری، فرزند خویش سهراب را از پای درمی‌آورد و هراکلس در حالتی از جنون که هر مسبب آن است، فرزندان خویش را به هلاکت می‌رساند. این واقعه برای آنان آن‌چنان سهمگین است که هر دو پس از آگاهی از این عمل، تصمیم به کشتن

تطابق افسانه رستم با...

خویش می گیرند. هر چند که زنوس هراکلس را نجات می دهد و سهراب، در واپسین لحظات زندگی، رستم را از این کار عبث بازمی دارد.

- از ویژگی های مشترک رستم و هراکلس آن است که هیچ کس در خوردن و نوشیدن به پای آنان نمی رسد. چنان که در یونان، ضرب المثلی وجود دارد که چنان چه نخواهند از زیاده خواری شخصی سخن بگویند، او را به هراکلس تشبیه می کنند.

- در چگونگی مرگ این پهلوانان نیز تشابه جالب توجهی وجود دارد؛ رستم سرانجام با نیرنگ به هلاکت می رسد و در چاه ساری مملو از نيزه های «زهر آگین» در می غلتد و جان می سپارد. هراکلس نیز قربانی نیرگ نسوس می شود. همسرش دینایرا، ناآگاهانه جامه او را به «زهر» هیدرا - که نسوس به عنوان طلسم به او داده - می آلود تا هراکلس را با خود بر سر مهر آورد و در نتیجه هراکلس قربانی اعتماد به همسر خویش می شود، آن چنان که رستم نیز قربانی اعتماد به خاندانش [برادر و پدر بزرگ مادری] می گردد.

- هراکلس به فرمان کاهن معبد دلف و به امر پسر عم خود، اوریسته که موجودی حقیر، ترسو و ناقص است، گردن می نهد و قدم به دوازده خان می گذارد. رستم نیز به فرمان پدر برای رهانیدن کاووس، پادشاه بی خرد و جاه طلب ایران، از جنگال دیوسپید، هفت خان را آغاز می کند.

در مجموع، در کنار تصویر این دو پهلوان قدرت مند، نجات بخش می توان تصویر دیگری نیز ارائه داد: خشم، خام رفتاری، اشتباه، زیاده خواری، توبه و پشیمانی و... مشاهده وجوه انسانی در شخصیت این پهلوانان اساطیری آنها را برای ما باورپذیر و ملموس می سازد و سبب می شود که با این انسان های «فوق انسانی» پیوند خورده و به آنها عشق بورزیم.

بررسی تطبیقی هفت خان رستم و دوازده خان هراکلس

- در نخستین خان، هراکلس با شیر نمه مبارزه می کند و آن را از پای درمی آورد. نخستین خان رستم نیز، کشتن شیر است. با این تفاوت که هراکلس، خود به تنهایی شیر را از پای درمی آورد، در حالی که در اولین خان رستم آن حیوان توسط رخس کشته می شود.

- کشتن ازدها، از خان های مشترک این دو پهلوان است. هراکلس در خان دوم، ازدهای لرن را از پای درمی آورد و رستم در خان سوم این ازدها را می کشد. یاری یولائوس - برادرزاده هراکلس - و همکاری رخس - مرکب رستم - در این نبردها دیگر نقطه مشترک این دو خان است.

- «در خان دوازدهم، ربودن سیب های زرین هسپریدها، هراکلس در راه بائره - رب النوع افسونگر دریا - رویاروی می آید. هراکلس به او حمله می کند و وی [برای] رستن از چنگ قهرمان به هیأت های گوناگون درمی آید. این رویداد، یادآور خان زن جادو در هفت خان... رستم است... [در خان چهارم رستم] جادو نخست چون زنی زیبا چهره می نماید و سپس به کالبد اصلی خویش که پیری زشت روست درمی آید»^{۳۳}

- میان خان هفتم رستم و خان دوازدهم هراکلس، مشابهت چشم گیری وجود دارد. رستم با کشتن دیوسپید و ریختن خون جگر او در چشمان کاووس، او را آزاد بینایی اش را بازمی گرداند



و هراکلس و نیز بانابود کردن عقاب - که از طرف رب النوع ها، مأمور خوردن جگر پرومته است - پرومته را از زنجیر و عذاب جاودانی می رهند. هر چند که بین شخصیت کاوس و پرومته تفاوت فاحشی وجود دارد. کاوس از آن رو در بند دیو سپید است که «خود خواه و بی خرد» است. اما پرومته به سبب «دیگر خواهی و دانایی اش» به زنجیر کشیده می شود؛ چرا که او به خاطر کمک به انسان ها آتش را از خدایان می رباید. *گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

- این دو پهلوان در انجام آزمون های متعدد و دشوار خویش تنها نبودند. یاری گران، گاه در شکل راهنما و گاه به صورت همراهان در نبرد، دیده می شوند؛ حتی گاهی خود به تنهایی مأموریت را به انجام می رسانند. در خان های اول، سوم و پنجم رستم «رخش» همواره یاور و همراه اوست. در خان اول، به تنهایی شیر رامی کشد و رستم پس از پایان ماجرا از این جریان مطلع می گردد. در خان سوم، رستم به کمک وی بر اژدها فائق می آید و در خان پنجم رخش است که رستم را از وادی ظلمات به روشنایی رهنمون می شود. از خان پنجم تا هفتم، نقش رخش به عنوان راهنما پایان می یابد و اولاد، راهنمایی رستم را تا جایگاه دیوان به عهده می گیرند؛ تا آنجا که در واپسین خان، رمز غلبه بر دیو سپید را با رستم در میان می گذارد.

تطابق افسانه رستم با...

و هراکلس نیز در خان دوم، اژدها را به کمک برادرزاده اش از پای درمی آورد. در خان پنجم، توسط قاشقک های ساخته هفائستوس که آتنا به او می دهد، بر پرندگان فائق می آید. در خان نهم با کمک همراهانش بر مردم آمازون پیروز می شود. در خان دهم و دوازدهم به کمک جام

خورشید از اقیانوس عبور می‌کند و سرانجام در خان دوازدهم، اطلس است که سیب‌های زرین هسپریدها را می‌رباید و به هراکلس می‌دهد. پشت سر گذاشتن آخرین خان‌ها - یازدهم و دوازدهم - توسط هراکلس، بدون کمک و راهنمایی رب‌النوع‌ها امکان‌پذیر نیست. در خان یازدهم، کمک هرمس و آتناست که به هراکلس امکان می‌دهد تا از سرزمین مردگان به آسانی عبور کرده، به سنگ سربر دست پیدا کند و در خان دوازدهم، زره و پرومته دانا، رمز دست‌یابی به سیب‌های زرین را بر او آشکار می‌سازند.

- نکته جالب توجه در خان دهم هراکلس - گرفتن گاوهای گریون - «کمک مستقیم زئوس، رب‌النوع رب‌النوع‌ها به این پهلوان است و آن هنگامی است که بومیان یاضی لیگوری، برای تصاحب گاوها به هراکلس حمله می‌کنند. در این جنگ سلاح و تجهیزات هراکلس به اتمام می‌رسد و چون هیچ وسیله‌ای در اختیار ندارد به درگاه زئوس متوسل می‌شود. زئوس بارانی از سنگ به زمین می‌بارد و دشمنان هراکلس را شکست می‌دهد. در خان‌های رستم نیز، هر چند که یاد و نام خدا، حامی این پهلوان است؛ اما کمک مستقیم «خداوند» در خان دوم صورت می‌گیرد. وقتی رستم از تشنگی بی‌تاب می‌شود، به درگاه خداوند روی می‌آورد و خدا با فرستادن یک میش، او به سوی چشمه رهنمون می‌شود.

- به نظر می‌رسد این دو پهلوان، علاوه بر قدرت بدنی، از صدای با صلابتی نیز برخوردار بوده‌اند؛ چرا که رستم در خان پنجم، با نعره خود، دیوان را می‌ترساند و ارژنگ دیو را از غارش بیرون کشیده بر او فائق می‌آید. هراکلس نیز در خان سوم با نعره‌اش، گراز اریمانت را به وحشت انداخته، او را مجبور به خروج از پناهگاهش کرده و حیوان را اسیر می‌نماید.

گفتنی است که هر چند موضوع برخی از خان‌های هراکلس با خان‌های رستم مشابهت ندارد، اما این رویدادها را می‌توان با سایر داستان‌های شاهنامه مقایسه کرد:^{۱۵}

۱- خان چهارم هراکلس، نبرد با ماده غزال سرینی است که به غله‌های مردم آسیب می‌رساند. این ماده غزال شاخ‌هایی زرین دارد. این روایت، داستان اکوان دیو را تداعی می‌کند که پوستی زرین دارد و به کشتزارها صدمه می‌زند.

۲- در خان هشتم، هراکلس، دیومد را جلوی اسب‌های آدم‌خوار می‌اندازد. مادیان‌ها با خوردن صاحبشان رام شده به دنبال هراکلس می‌روند. این موضوع، نبرد رستم را با کافور آدم‌خوار - فرمان‌روای شهر بیداد - از پای در آوردن او و یارانش را به ذهن متبادر می‌سازد.

۳- در خان دهم، هراکلس گاوهای گریون را می‌رباید که به ربودن فسیله، اسبان افراسیاب توسط رستم در پایان داستان اکوان دیو می‌ماند.

در بررسی تطبیقی این دو اسطوره، مشابهت‌ها به قدری زیاد و بنیادی است که فرض تصادفی بودن آنها، مردود به نظر می‌رسد. بنابراین همان‌گونه که گفته شد، نبردهای مکرر دو ملت ایران و یونان و تبادل فرهنگی میان این دو تمدن در نتیجه این جنگ‌ها، منطقی به نظر می‌رسد و وجود این همه تشابه را در این دو داستان حماسی - اسطوره‌ای توجیه می‌کند. به هر حال این موضوع نه تنها در مورد دو پهلوان نامی ایران و یونان صدق می‌کند که با مشاهده‌ای ژرف‌تر می‌توان به موارد مشابهی در میان سایر اقوام و ملل نیز دست یافت.

پی نوشت ها:

- ۱- مهرداد بهار - پژوهشی در اساطیر ایران - تهران: سپهر نقش، چاپ دوم، ۱۳۷۶ - ص: ۳۴۳.
- ۲- سیما داد - فرهنگ اصطلاحات ادبی - تهران: مروارید، جلد اول، ۱۳۷۱ - ص: ۲۶.
- ۳- سید عطاء... مهاجرانی - گزند باد - تهران: اطلاعات، چاپ پنجم، ۱۳۷۸ - ص: ۳۳.
- ۴- حسین شهیدی مازندرانی - فرهنگ شاهنامه - تهران، ۱۳۷۷، ص: ۳۴۷.
- ۵- میرجلال‌الدین کزازی - از گونه‌ای دیگر - تهران: مرکز، ۱۳۶۸ - ص: ۱۰۷.
- ۶- حسینعلی قبادی - رساله دکترای زبان و ادبیات فارسی، تحقیق در نمادهای مشترک حماسی و عرفانی در ادبیات فارسی، با تأکید بر شاهنامه و آثار مولوی - تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ج، دوم، ۱۳۷۵ - ص: ۲۹۰.
- ۷- قدمعلی سرامی - از رنگ گل تاریخ خار - تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ - ص: ۱۰۰۶.
- ۸- سید عطاء... مهاجرانی - سیاوش؛ از اسطوره تا واقعیت - ماهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی کلک - ش ۵۴، شهریور ۱۳۷۳ - ص: ۲۷۰.
- ۹- قدمعلی سرامی - از رنگ گل تاریخ خار - ص: ۱۰۰۹.
- ۱۰- پیر گرمال - فرهنگ اساطیر یونان و روم - ترجمه احمد بهمنش - تهران: امیر کبیر، چاپ سوم - جلد اول ۱۳۶۷ ص: ۳۷۵.
- ۱۱- هراکلس از طرف پدر و مادر خود، از دودمان اهرستیدها، بود.
- ۱۲- ادیت همپلتون - سیری در اساطیر یونان و روم - ترجمه عبدالحسین شریلیان - تهران: اساطیر، ۱۳۷۶ - ص: ۲۱۹.
- ۱۳- ر.ک. پیر گرمال - فرهنگ اساطیر یونان و روم صص: ۸ - ۳۷۷.
- ۱۴- پیر گرمال - فرهنگ اساطیر یونان و روم - ص: ۳۸۱.
- ۱۵- پوشیدن لباس آهسته به زهر نسوس و چسبیدن آن به بدن هراکلس آنقدر دردناک است که او با سپردن خود به آتش به حیات خویش پایان می‌دهد.
- ۱۶- یان کات - تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان - ترجمه: داود دانشور - منصور براهیمنی - تهران: سمت، ۱۳۷۷ - ص: ۱۱۸.
- ۱۷- رابرت لولر - هندسه مقدس - ترجمه: هایده ممبری - تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات علمی و فرهنگی - ۱۳۶۸ - ص: ۳.
- ۱۸- قدمعلی سرامی - از رنگ گل تاریخ خار - ص: ۱۰۳۹.
- ۱۹- سیروس شمیسا - فرهنگ اشارات ادبیات فارسی - تهران: فردوس، ج، اول، ۱۳۷۷ - ص: ۴۸۴.
- ۲۰- پیر گرمال - فرهنگ اساطیر یونان و روم - ص: ۳۸۱.
- ۲۱- هفائستوس؛ رب‌النوع آتش - پسر زئوس و هرا - حامی آهنگران و ابزارمندان.
- ۲۲- آتنا؛ تنها دختر زئوس - الهه شهر و تمدن، جنگجو، مظهر دانایی.
- ۲۳- یان کات، تفسیری بر تراژدی‌های یونان باستان ص: ۱۲۹.
- ۲۴- قدمعلی سرامی - از رنگ گل تاریخ خار - ص: ۱۰۳۲.
- ۲۵- برگرفته از: قدمعلی سرامی - از رنگ گل تاریخ خار - صص: ۲۴ - ۱۰۴۱.